

امکان‌سنجی سلب حجیت طریقی در اصول فقه شیعه با تأکید بر آرای اصولیان متأخر

اباذر افشار^۱

محمد رسول آهنگران^۲

مهدی ناصحی^۳

چکیده

از دیرباز مسئله حجیت طریقی و وجوب تبعیت از آن، یکی از مباحث مورد اختلاف میان اصولیان بوده است. نوع مبنای اتخاذ شده در حجیت طریقی بر استنباط احکام مسائل فقهی و حقوقی، تأثیر بسزایی دارد. از این‌رو در مقاله حاضر، با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی، به بررسی و نقد ادله پنج نظریه مطرح در این حوزه پرداخته‌ایم. طبق یافته‌های پژوهش، ادله حجیت ذاتی قطع مانند استحاله تحصیل حاصل و تسلسل، با اشکالاتی مواجه است؛ درحالی‌که شواهد نقلی و فقهی، مانند ظاهر برخی از آیات و روایات، مؤید امکان سلب حجیت طریقی توسط شارع است؛ اگرچه از جانب دیگر نمی‌توان حجیت قطع را به مثابه ظنون، منوط به دلیل خارجی کرد؛ لکن این امر به معنای حجیت ذاتی قطع نیست؛ توضیح آنکه اگرچه جعل حجیت قطع در اختیار شارع نیست، اما از نظر عقلی، منعی برای سلب حجیت قطع طریقی توسط شارع وجود ندارد، در نتیجه از دیدگاه عقل، وجوب تبعیت از قطع یک حکم تعلیقی است نه تنجیزی. اصولیان متأخر نیز - همچون مرحوم یزدی نجفی - قائل به تفصیل بین سلب و جعل در حجیت قطع طریقی شده‌اند، به دیگر سخن، در مرحله جعل، قائل به استحاله جعل حجیت شده، ولی سلب حجیت قطع طریقی را ممکن می‌دانند. **واژگان کلیدی:** قطع طریقی، سلب حجیت قطع، حجیت ذاتی قطع، حجیت شرعی قطع.

۱. استادیار، گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشگاه حضرت معصومه سلام الله علیها، قم، ایران (نویسنده مسئول).

aboozarafshar@gmail.com

۲. استاد تمام، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران، دانشکده‌های فارابی، قم، ایران، ahangaran@ut.ac.ir

۳. دانش‌پژوه سطح دو حوزه، موسسه عالی فقه و اصول اسوه قم، ایران، mahdi.nasehi2000@gmail.com

مقدمه

در مسئله تبعیت از قطع، آرای مختلفی بین فقهای شیعه وجود دارد. شاید بتوان به‌طور کلی نظریات مطرح شده را به دو دسته تقسیم‌بندی کرد. دسته اول: غالب اخباریان که تبعیت از قطع را کاملاً واجب ندانسته و ادله ظنی روایات را بر قطع حاصل از مقدمات عقلیه مقدم می‌دانند. دسته دوم: اصولیان که مطلقاً قائل به وجوب تبعیت از قطع بوده و معتقد به عدم قیام ادله ظنی و نقلی در مقابل ادله قطعی و عقلی هستند. در بین اصولیان نیز در نوع وجوب تبعیت از این قطع، اختلاف است. برخی همچون شیخ انصاری، قائل به وجوب عقلی تبعیت از قطع هستند به‌نحوی که حتی خود شارع هم نمی‌تواند در حجیت آن تصرف کند و حجیت آن را ثابت یا ساقط کند. (انصاری، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۲۹) در مقابل برخی از اندیشوران اصولی قائل به وجوب شرعی تبعیت از قطع هستند به صورتی که شارع به آن حجیت بخشیده و به مکلفین امر به تبعیت از آن کرده است و شارع هرگاه اراده کند می‌تواند حجیت آن را ساقط کند. (ر. ک: عراقی، ۱۴۱۷ ق، ج ۳، ص ۱۳۱؛ نایینی، ۱۴۰۶ ق، ج ۱، ص ۷۸) برخی همچون سید محمدکاظم یزدی نجفی قائل به تفصیلاتی در مسئله شده‌اند، (یزدی نجفی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۲۴) که با شرح کامل‌تری در این نوشتار خواهد آمد. در مقاله پیش‌رو سعی شده است تا با رد ادله اصولیان قائل به حجیت ذاتی قطع و تحلیل سایر نظریات همچون حجیت شرعی قطع و تفصیلاتی که در مسئله وارد شده است، صائب‌ترین نظریه بر کرسی استدلال نشانده شود.

همه اصولیان قائل به وجوب تبعیت از قطع هستند. یعنی بر مکلف واجب است که بر طبق آنچه که به آن قطع پیدا کرده است عمل کند. اما در بین اصولی‌ها اختلاف است که این نوع وجوب، وجوب شرعی و به جعل شارع است و یا عقلی و حجیتش ذاتی است. مباحث مربوط به حجیت قطع در آثار متقدمانی چون شیخ انصاری (انصاری، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۲۹) عمدتاً در چارچوب کلیات مطرح شده است. در دوره معاصر، اصولیانی چون آخوند خراسانی و محقق نایینی با تدقیق بیشتر در ادله، به بازخوانی این مسئله پرداخته‌اند. با مرور منابع موجود، مشاهده می‌شود که اگرچه تحقیقات ارزشمندی درباره حجیت قطع انجام

شده، ولی بررسی خاص «امکان سلب حجیت توسط شارع» کمتر مورد توجه جدی قرار گرفته است. این مقاله درصدد است تا این خلأ پژوهشی را پر نماید.

بررسی این مسئله از چند جهت حائز اهمیت است؛ نخست: از منظر نظری که به تبیین دقیق‌تر نوع وجوب تبعیت از قطع می‌پردازد؛ دوم: از جنبه روش‌شناختی که تأثیر مستقیمی بر حل تعارضات فقهی دارد؛ سوم: از بعد عملی که کاربردهای متعددی در فرایند اجتهاد معاصر پیدا می‌کند. فهم دقیق حدود حجیت قطع می‌تواند مبنای مناسبی برای حل بسیاری از مسائل فقهی باشد که در انتهای مقاله به ذکر برخی از این موارد اکتفا شده است.

نوآوری این تحقیق در چند محور قابل توجه است: (۱) ارائه تحلیلی جامع از نسبت میان حجیت عقلی قطع و اختیارات تشریعی شارع؛ (۲) بررسی نظام‌مند شواهد نقلی امکان سلب حجیت که در تحقیقات پیشین کمتر بدان پرداخته شده؛ (۳) تبیین آثار عملی این بحث در استنباط فقهی؛ (۴) ارائه چارچوبی نوین برای حل تعارضات ناشی از قطع در فرایند اجتهاد. ثمره عملی این بحث اصولی، در جایی نمایان می‌گردد که ادله معتبر منجر به مخالفت قطعی، بر قطع مقدم می‌شود. در فتاوی‌های فقه‌های شیعه نیز مواردی که منجر به مخالفت قطعی شده است می‌توان یافت که این حاکی از اهمیت این بحث اصولی است. البته اصولیان اتفاق نظر دارند که اگر قطع از نوع قطع موضوعی باشد، شارع می‌تواند به هر نحو که بخواهد در آن تصرف کند. چراکه قطع، اخذ در موضوع حکم شده است و اگر شارع اراده کند می‌تواند بگوید مادامی که مکلف قطع پیدا نکرده است، نباید از این حکم تبعیت کند، یا می‌تواند تنها قطع حاصل از حالات خاص را معتبر بداند و بگوید تنها قطعی حجت است که از فلان راه خاص حاصل شود. پس تمام اختلاف اصولیان خلاصه در قطع طریقی می‌شود.

شایان ذکر است که میان حجیت عقل با حجیت قطع تفاوت وجود دارد و نباید بین ادله این دو در نظر متبّع خلط شود. در اصول فقه، عقل به‌عنوان یکی از ادله استنباط احکام شرعی در کنار کتاب و سنت و اجماع دیده می‌شود که بیشتر ناظر به مباحث مستقلات و غیر مستقلات عقلیه است، حال آنکه قطع، یک حالت نفسانی است که ممکن است از هر طریقی حاصل شود.

۱. پیشینه تحقیق

اولین شخصی که مسئله وجوب تبعیت از قطع را به تفصیل بررسی کرده، شیخ انصاری است. (انصاری، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۲۹) متعاقباً، حاشیه‌نویسان کتب وی و همچنین نظریه‌پردازانی که با رویکرد کتب شیخ، مشغله علمی داشته‌اند، وارد بحث شده و نظریات گوناگونی را بیان کرده‌اند. البته از فحوای مطالب اصولی فقهای قبل از شیخ انصاری (ره) نیز می‌توان مطالبی را اجمالاً به دست آورد؛ اما به طور یقینی نمی‌توان برداشت صریحی از مطالب آنان داشت.

- محققان معاصر نیز این مسئله را بیشتر بسط داده و نظریات مختلفی را بیان نموده‌اند. از جمله تحقیقات و مقالاتی که در این زمینه ارائه شده است می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:
- مقاله «نگاهی انتقادی به حجیت ذاتی قطع» پدیدآورندگان: (شاکری، بلال؛ قدمی، سیدمحمدباقر؛ میهن‌دوست، رضا): در این مقاله سعی شده است که با رویکردی کلی به مسئله پرداخته شود. دو وجه تمایز بین این پژوهش با مقاله پیش‌رو وجود دارد؛ اولاً: پرداختن به بیان ادله و اشکالاتی که ساخته ذهن نویسنده است که در تحقیقات پیشین به آن پرداخته نشده است. ثانیاً: رویکرد مقاله مذکور بیشتر مبنی بر رد ادله حجیت ذاتی قطع است نه ادله اثباتی برای عدم حجیت قطع.
 - مقاله «معنای حجیت و ذاتی بودن حجیت قطع» پدیدآورندگان: (یوسف‌زاده، علیرضا؛ توکلی‌زاده، محمدحسین؛ جعفری، احسان): در این مقاله تنها به معنانشناسی قطع و حجیت آن از منظر اصولیان پرداخته شده است و اصلاً متعرض ادله و اختلاف انظار نشده است.
 - مقاله «بازپژوهی مبانی حجیت قطع و امارات در علم اصول»، پدیدآورنده: (هدایی، علیرضا) و مقاله «حجیت ذاتی قطع در علم اصول»، پدیدآورندگان: (اسماعیلی، محمدعلی؛ احمدی، سید محمد مهدی): در این دو مقاله نیز همچون مقاله قبلی تنها به معنای حجیت ذاتی قطع پرداخته شده است در این که کدامیک از معانی حجیت در اینجا مراد است و اصلاً تعرضی به ادله موافق و مخالف نشده است.

- مقاله «تحکیم و تکمیل دیدگاه امام خمینی در نقد حجیت ذاتی قطع»، پدیدآورنده: (آهنگران، عبدالله): در این مقاله تنها با رویکرد ادله امام خمینی به مسئله پرداخته شده است به نحوی که بسیاری از ادله و اشکالاتی که در این باب مطرح شده است را اصلاً متعرض نشده است.

در بیان وجوه تمایز این پژوهش در مقایسه با سایر پژوهش‌ها، باید اذعان داشت صرف‌نظر از مواردی که با محوریت مبنای امام خمینی (ره)، پژوهش مورد تقریر قرار گرفته است، در سایر پژوهش‌ها یا بیشتر به معنانشناسی نوع حجیت پرداخته شده است و یا بیشتر به رد ادله حجیت ذاتی قطع پرداخته شده است، اما در این مقاله، بیشتر با رویکرد اثبات ادله عدم حجیت ذاتی قطع، ادله مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

همچنین، تفاوت نتیجه‌گیری مقاله پیش‌رو از مهم‌ترین وجوه تمایز این مقاله با سایر پژوهش‌ها است؛ چراکه اثبات نظریه تفکیک میان سلب و جعل حجیت قطع و تقویت امکان سلب حجیت قطع، از نتایج اصلی مقاله است که این نتیجه‌گیری از سایر مقالات استفاده نمی‌شود.

بیان برخی از استدلال‌ها و ایراد برخی از اشکالات و پاسخ به آن‌ها، به نحوی که در پژوهش‌های پیشین مورد توجه قرار نگرفته است، از جمله موارد وجه تمایز این پژوهش با دیگر تحقیقات است.

اصولیان دیدگاه‌های مختلفی درباره حجیت قطع بیان کرده‌اند که به صورت کلی می‌توان این نظرات را ذیل سه عنوان حجیت ذاتی قطع، عدم حجیت آن و نظریاتی که قائل به تفصیل هستند، دسته‌بندی کرد.

۲. حجیت ذاتی قطع

مشهور اصولیان قائل به حجیت ذاتی قطع‌اند. به دیگر سخن شارع هیچ‌گونه دخل و تصرفی در آن نمی‌تواند کند. با این تفسیر که نه می‌تواند حجیت آن را ثابت کند و نه می‌تواند آن را از حجیت ساقط کند. از آنجاکه حجیت ذاتی قطع در دو نوع تصرف در نفی و تصرف در اثبات

واقع می‌شود، ادله این دسته از اصولیان نیز به دو دسته «استحاله جعل حجّیت برای قطع» و «استحاله نفی حجّیت از قطع» تقسیم می‌شود.

۲-۱. ادله استحاله جعل حجّیت برای قطع

۲-۱-۱. تحصیل حاصل و لغویت

طریقه استدلال: مکلف از آن جهت که قطع به واقع دارد و احتمال خلاف در آن نمی‌دهد، اگر شارع بخواهد همین قطع او را که خود مکلف از آن تبعیت می‌کند، امر به تبعیت کند و حجّیت آن را ثابت کند، لغویت پیش می‌آید. از جهتی دیگر نیز عقل حکم به تبعیت قطع می‌کند و اگر شارع نیز به همان حکم عقل حکم کند تحصیل حاصل به وجود می‌آید که صدور آن از جانب شارع حکیم، قبیح و محال است. (خراسانی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۶)

برخی نیز با رویکرد لغویت بیان دیگری را تقریر نموده و بیان داشتند تکویناً کاشفیت و طریقت با وجود قطع حاصل می‌شوند و ازاین جهت اگر قائل به جعل تشریعی قطع شویم، موجب تحصیل حاصل یا لغویت است. (خمینی، ۱۴۴۲، ج ۱، ص ۳۸)

اشکال اول: حکم عقل خود کاشف از حکم شرع است و آنچه را که عقل مسلم عاری از اوهام و شائبه‌ها به آن حکم می‌کند، شارع نیز به همان حکم می‌کند و از همین جهت نه تنها حجّیت ذاتی ثابت نمی‌شود بلکه حجّیت شرعی نیز به کرسی استدلال می‌نشیند. چراکه بنا بر قاعده ملازمه، حکم عقل کاشف از حکم شرع نیز هست. (انصاری، ۱۴۰۴، ص ۲۳۱)

اشکال دوم: حتی اگر فرض شود که حکم شارع در جایی که عقل حاکم است ملازم با تحصیل حاصل و لغویت باشد، در اینجا خود امر شارع می‌تواند انگیزه‌ای مضاعف برای مکلف و داعی محکم‌تری برای متشرع باشد و به این شکل، دیگر لغو بودن لازم نمی‌آید که به آن استناد شود. (شهیدی پور، نسخه الکترونیکی، ج ۱، ص ۸۵)

۲-۱-۲. تسلسل

طریقه استدلال: اگر حجّیت قطع، شرعی باشد، در این صورت نیاز به یک دلیلی دیگر دارد تا حجّیت آن را ثابت کند و آن دلیل دیگر یا باید قطعی باشد و یا ظنی؛ ظنی بودن آن دلیل دیگر، محال است چراکه تعلیل حجّت به لاحجّت و احاله موجود به لاموجود است، چراکه حجّیت ظن عرضی است و در انتها باید به یک ذاتی بازگردد و اگر آن دلیل دیگر قطعی باشد

دوباره به یک دلیل قطعی یا ظنی دیگر نیاز دارد تا حجیت خود را ثابت کند و به همین شکل تسلسل رخ می‌دهد. چراکه بر اساس قاعده عقلی، هر عرضی نهایتاً باید به یک ذاتی بازگردد. (خویی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۴۱۱)

اشکال: حجیت ادله از امور اعتباری‌اند و در امور اعتباری تسلسل لازم نمی‌آید، چراکه در نهایت، به لحاظ اعتبار معتبر بازمی‌گردد.

ج) استحاله جعل تألیفی

طریقه استدلال: طریقت و کاشفیت از لوازم قطع (ماهیت قطع) است و نیازی به جعل جاعل ندارد، چراکه جعل تألیفی بین شیء و لوازمش محال است. همچنان که نمی‌توان زوجیت را برای عدد چهار و یا گرم بودن را برای آتش قرار داد. (خراسانی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۱؛ خراسانی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۶؛ اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۳، ص ۱۹)

اشکال: اگر صفت طریقت و کاشفیت از لوازم لاینفک قطع باشد، پس هیچ‌گاه نباید که قطع، مخالف با واقع، واقع شود، حال آنکه به کثرت واقع شده است. نهایت چیزی که می‌توان گفت، آن است که کاشفیت در نظر قاطع از لوازم قطع است و یا آنکه کاشفیت و طریقت از آثار وجود قطع است نه ذاتی آن. (خمینی، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۳۷۴)

رد اشکال: شاید بتوان در پاسخ به این اشکال این‌گونه تقریر داشت که بین تصور ذهنی و واقعیت خارجی، تفاوت است و از آنجاکه قطع در نظر قاطع حجیت دارد، در نتیجه باید در حیطه تصور ذهنی به آن پرداخته شود، نه تطابق آن با خارج؛ قطع به‌عنوان یقین نفسانی، ذاتاً دارای صفت طریقت و کاشفیت است و این بدان معناست که قطع به‌صورت ذاتی، راهی برای کشف واقع محسوب می‌شود پس یعنی، طریقت دارد و ذاتاً توانایی آشکارسازی حکم واقعی را دارد. حال با این وصف این دو ویژگی از ماهیت قطع، جدایی‌ناپذیر هستند و هرگونه انفکاک این صفات از قطع، مستلزم نفی خود مفهوم قطع است.

۲-۲. ادله استحاله نفی حجیت از قطع

۲-۲-۱. لزوم تناقض یا تضاد در عالم واقع یا در نظر قاطع

طریقه استدلال: اگر قطع قاطع مطابق با واقع باشد و شارع بخواهد قطع او را از حجیت ساقط کند، این امر موجب تناقض یا تضاد در احکام واقعی می‌شود و اگر که قطع قاطع مطابق با

واقع نباشد و شارع بخواهد قطع او را از حجّیت ساقط کند، قاطع در نظر خودش تضاد و تناقض در احکام الهی می‌بیند و همین امر موجب می‌شود که مکلف قطع به محال پیدا کند حال آنکه قطع به وقوع محال نیز محال است. (خراسانی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۱)

اشکال اول: بنا بر آنچه که گفته شد این اشکال در ظن هم جاری است که مشابه شبهه ابن قبه می‌شود و همان پاسخ‌هایی را که علما به شبهه ابن قبه داده‌اند در اینجا نیز قابل بیان است. چراکه اگر شارع ظنی را از حجّیت ساقط کند، در برخی موارد این ظن می‌توانست ما را به حکم واقع برساند اما شارع آن را به منزله جهل قرار داده است و یا اگر ظنی را حجّت دانسته است، این ظن در تمام موارد به واقع اصابت نمی‌کند اما شارع آن را حجّت دانسته است. پس در اینجا نیز تضاد احکام یا تناقض در واقع رخ داده است، زیرا شارع دلیلی را حجّت قرار داده که به واقع اصابت نکرده است. اما محققان این شبهه را نپذیرفته و پاسخ آن را داده‌اند که قاطبه آن پاسخ‌ها همچون مصلحت تسهیل در اینجا نیز جاری و قابل بیان است.

اشکال دوم: پاسخ به این استدلال در فرضی که اگر قطع او مطابق با واقع نباشد، بسیار ساده‌تر است با این تفسیر که با تصرّف در قطع شخصی، شخص قطع به محال پیدا نمی‌کند بلکه متعلق قطع او تغییر پیدا می‌کند. مثل آنکه شخصی قطع به حرمت شرب خمر دارد و از طرفی قطع به خمر بودن مایع پیش رویش دارد. اگر شارع در قطع او تصرّف کند و امر به شرب آن مایع کند دو حالت دارد: یا آن مایع واقعاً خمر نبوده که در این فرض اصلاً تضادی نیست. یا آنکه واقعاً خمر بوده اما این شخص قطع به مصلحتی دیگر که آن مصلحت اهمّ و مطلوب شارع است پی می‌برد. مشابه همین سخن نیز در امر ثانوی نیز جاری است. مثلاً، باوجوداینکه شرب خمر حرام است؛ اما اگر برای نجات جان مؤمنی باشد شرب آن جایز، بلکه واجب می‌شود و این امر موجب تضاد در احکام نمی‌شود.

اشکال سوم: این سخن لازمه فاسدی دارد، زیرا دیگر نمی‌توان در عقاید کسی دخل و تصرّفی کرد. حتی کافر زندیقی که قطع به الوهیت بت دارد را نمی‌توان به تعبّد شارع واداشت. یا کسی را که قطع به نادرست بودن قانونی دارد، نمی‌توان به تبعیّت از آن قانون واداشت و در صورت تخلف از آن قانون، وی را نمی‌توان مؤاخذه کرد.

اشکال چهارم: امتناع اجتماع ضدّین یا نقیضین از احکام امور واقعی و تکوینی است، حال آنکه حجّیت از امور شرعی و اعتباری است، لذا نمی‌توان آن احکام را در اینجا جاری کرد. (فاضل لنکرانی، ۸۵/۸/۲۰)

اشکال پنجم: قطع به وقوع محال، محال نیست. هرچند که این قطع از قبیل جهل مرکب است اما صرف قطع به محال، محال نیست کما اینکه در علم فلسفه برخی قائل به جواز اجتماع ضدّین هستند.

۲-۲-۲. نقض غرض

طریقه استدلال: در فرض آنکه مکلف، قطع به چیزی پیدا کند که مطابق با واقع هست و شارع بخواهد در قطع او تصرّف کند این امر موجب نقض غرض شارع می‌شود. چراکه شارع از حکم اول غرضی داشته است که با قطع مکلف حاصل می‌شد و با تصرّف در قطعی که مطابق با همین غرض او بوده است، لغویت حکم اول به دست می‌آید که این امر با حکمت شارع سازگاری ندارد. (عراقی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۱۱؛ شاهرودی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۳۱؛ خمینی، ۱۴۴۲، ج ۶، ص ۳۱)

اشکال: غرض شارع از امرونی نسبت به موضوعی، به سبب مصلحت یا مفسده‌ای است که در آن موضوع بوده است، لذا وقتی شارع، خلاف قطعی که مصاب به واقع است حکمی می‌کند یعنی مصلحتی اهمّ و یا مفسده‌ای قبیح‌تر در آن ملاحظه کرده و همین امر لغویت را کنار می‌زند و اگر گفته شود که در این صورت تناقض در احکام رخ می‌دهد، همان پاسخ‌هایی را که در دو اشکال اول استدلال قبلی بیان شد، در اینجا نیز قابل بیان است.

۲-۲-۳. تناقض با حکم عقل

طریقه استدلال: عقل مسلّم حکم به تبعیت از قطع می‌کند و نقل و شرع هیچگاه نمی‌توانند در مقابل حکم عقل قیام کنند و این حکم عقل، حکمی تنجیزی است و اگر شارع بخواهد در حکم عقل تنجیزی تصرّف کند، تناقض حکم شرعی با حکم عقلی رخ می‌دهد. (شاهرودی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۳۱؛ عراقی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۱۱)

اشکال اول: درست است که عقل، حکم به تبعیت از قطع می‌کند، اما از آن جهت که قطع، تلازمی با اصابت به واقع ندارد، همان عقل، منعی در تصرّف شاری که عالم به احکام واقعی

است نمی‌بیند. یعنی نهایت چیزی که عقل به آن حکم می‌کند، تبعیت از قطع است مادامی که از جانب شارع ردعی وارد نشود.

اشکال دوم: اگر قطع همیشه به واقع اصابت می‌کرد، در آن صورت نقل و شرع نمی‌توانستند در مقابل قطع قیام کنند، حال آنکه قطع احتمال خلاف دارد. البته این احتمال، احتمال عقلی در نظر غیر قاطع است.

اشکال سوم: تنجیزی بودن حکم عقل در فرض مزبور نیازمند دلیل است؛ لکن دلیلی بر آن اقامه نشده است، لذا در طریقه استدلال، مصادره به مطلوب صورت گرفته است.

۳. عدم حجیت ذاتی قطع

برخی از اصولی‌ها قائل به عدم حجیت ذاتی قطع شده‌اند و نهایتاً حجیت را از لوازم قطع می‌دانند. ادله آن‌ها را می‌توان ذیل دو عنوان دسته‌بندی کرد. اولین امری که موجب شده این اندیشوران روی به عدم حجیت ذاتی قطع بیاورند، ناتمام بودن استدلال قائلین به نظر پیشین و اشکالات وارده به آن است. دومین امری که موجب پذیرفتن قول عدم حجیت ذاتی قطع شده است، ادله‌ای است که در ادامه خواهد آمد.

پیش از بیان ادله، لازم است به این سؤال پاسخ داده شود که آیا پذیرفتن حجیت ذاتی قطع ملازم با پذیرفتن حجیت شرعی آن است؟ در پاسخ باید گفت که اجماع است بر وجوب تبعیت از قطع و اگر این وجوب به نحو عقلی ثابت نشود، ناچار از طریق شرع ثابت خواهد شد. اما باز با این وصف، عنوان ادله عدم حجیت ذاتی قطع، عام‌تر از عنوان ادله حجیت شرعی قطع است؛ زیرا عنوان اول شامل ادله ردی بر عدم حجیت ذاتی قطع نیز می‌شود، اما عنوان دوم تنها شامل ادله ثبوتی حجیت شرعی قطع می‌شود. پس با توجه به ادله‌ای که اصولیان آن را بیان کرده‌اند، وجهی‌تر آن است که از عنوان اول استفاده شود.

۳-۱. ادله قائلین به عدم حجیت ذاتی قطع

۳-۱-۱. نبود منع عقلی

طریقه استدلال: شیعه قائل به تخطئه است؛ یعنی احکام الله ثابت‌اند و قطع تنها طریقت به واقع دارد. این قطع، گاه به واقع اصابت می‌کند و گاه به واقع اصابت نمی‌کند و برخی از روایات نیز مشعر به این موضوع هستند، پس هیچ منع عقلی از اینکه شارع مکلف را از قطع

خود نهی کند، نیست. چراکه شارع می‌تواند به مکلف بگوید که قطع تو از قبیل جهل مرکب بوده و به واقع اصابت نمی‌کند، در نتیجه از آن تبعیت نکن و بدین سبب آن را از حجیت ساقط کند. البته باید در نظر داشت که عنوان بحث صرف قطع قاطع است، نه قطعی که در خارج به واقع اصابت کرده است. اگر فرض در حالتی باشد که قطع به واقع اصابت کرده است، در این صورت شارع نمی‌تواند قاطع را از تبعیت قطع خویش نهی کند، چراکه تناقض عندالواقع پیش می‌آید که البته توجیهاتی هم برای آن بیان شد.

۲-۱-۳. امکان وقوعی

طریقه استدلال: با استناد به قاعده عقلی، «ادلّ دلیل علی امکان شیء وقوعه» اگر بتوان با استشهاد به آیات و روایات، به ذکر شواهدی پرداخته شود که شارع در قطع مکلف تصرف کرده است، دیگر مجالی برای ذکر ادله ثبوتی نیست و نظریه حجیت شرعی ثابت خواهد شد. این شواهد عبارت‌اند از:

یک: آیات ۷۱ تا ۷۳ سوره مبارکه کهف

«فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا»

ترجمه: «پس رهسپار شدند تا وقتی که سوار کشتی شدند. وی آن را سوراخ کرد؛ موسی علیه السلام گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی؟! واقعاً به کار ناروایی مبادرت ورزیدی. گفت: آیا نگفتم که تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی. موسی علیه السلام گفت: به سبب آنچه فراموش کردم مرا مواخذه مکن و در کارم بر من سخت مگیر.»

این آیات درصدد بیان مصاحبت حضرت موسی علیه السلام با حضرت خضر علیه السلام است؛ پس از آنکه حضرت خضر علیه السلام اقدام به سوراخ کردن کشتی کرد، حضرت موسی علیه السلام قطع به ناروا بودن عمل حضرت خضر علیه السلام داشتند، چراکه فرمود: «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا» و به‌خاطر تأکدهایی که در عبارت وجود دارد، ظهور در این دارد که حضرت موسی علیه السلام قطع به ناروا بودن عمل حضرت خضر علیه السلام داشتند. حضرت موسی علیه السلام به وظیفه خود که تبعیت از

قطعش بود پرداخت، اما باین حال نیز حضرت خضر علیه السلام دست به مؤاخذه حضرت موسی زدند و ایشان را به دلیل تبعیت از قطع مذمت کردند.

دو: آیات ۷۴ تا ۷۶ سوره مبارکه کهف

«فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا قَالَ إِنْ سَأَلْتَنِي عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا».

ترجمه: «پس رفتند تا به نوجوانی برخوردند. وی او را کشت. موسی علیه السلام به او گفت: آیا شخص بی گناهی را بدون اینکه کسی را به قتل رسانده باشد کشتی! واقعاً کار ناپسندی مرتکب شد. گفت: آیا به تو نگفتم که هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی. موسی علیه السلام گفت: اگر از این پس چیزی از تو پرسیدم دیگر با من همراهی مکن و از جانب من قطعاً معذور خواهی بود.»

این آیات نیز در ادامه آیات قبلی به ادامه ماجرای مصاحبت حضرت موسی علیه السلام با حضرت خضر علیه السلام می پردازد و همان نحوه استدلالی که در آیات قبل بیان شد، در این جا نیز جاری است. با این تفاوت که در اینجا می توان این نکته را هم اضافه کرد که حضرت خضر علیه السلام قطع به حرمت قتل نفس زکیه داشتند و از طرفی هم قطع به زکیه بودن آن غلام داشتند، اما با این اوصاف از جانب خدای متعال مأمور به قتل آن غلام بودند و این گونه شارع در قطع او تصرف کرد. چراکه مصلحتی اهم از مفسده قتل نفس زکیه، در قتل آن غلام بود که موجب برطرف شدن لغویت و تضاد احکام می شد. به این صورت می توان تصور کرد که شارع به سبب مصلحتی مهم تر، تصرف در قطع کند.

سه: آیه ۱۹۵ سوره مبارکه بقره

«وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»

ترجمه: «و در راه خدا انفاق کنید و خود را با دست خود به هلاکت می افکنید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می دارد.»

خداوند می فرماید: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ؛ به دستان خود، خود را در معرض هلاکت قرار ندهید.» همچنین، حفظ جان خود و دیگران بر همگان واجب است. اما

با وجود اینکه ائمه علیهم‌السلام با علم غیب خود به نحوه شهادت خود علم داشتند، شارع آن‌ها را به‌خاطر مصلحتی اہم و اولی، از تبعیت قطع خود نهی نموده است.

این استدلال اختصاص به این موضوع نداشته و به‌طور کلی می‌توان بحث علم غیب معصوم را به میان آورد و مواردی را که معصوم خلاف آن عمل کرده است را مورد استشهاد قرار داد.

اشکال اول: حکمی که از آیه استنباط می‌شود، با حکم شهادت اهل بیت علیهم‌السلام از قبیل حکم اولی و ثانوی است. به این تفسیر که حکم ثانوی با حکم اولی در تضاد و تناقض نیست، بلکه با مصلحتی که در حکم ثانوی وجود دارد، حکم اولی از مکلف ساقط می‌شود.

رد اشکال: تصور حکم ثانوی با عصمت تام و تنزه کامل اهل بیت علیهم‌السلام سازگاری ندارد. مثل آنکه اگر نجات جان مسلمانی متوقف بر شرب خمر باشد، تصور آنکه امام به علت حکم ثانوی که البته حلیت بلکه وجوب است، روی به شرب خمر بیاورد با رفعت درجه امام و عصمت آن سازگاری ندارد.

اشکال دوم: اگر مبنا این چنین باشد که احکام الهی منحل در تمام افراد می‌شود و نظریه تعدد احکام را پذیرفته باشیم و قائل به خطابات شخصیه باشیم، در اینجا نحوه استدلال به این آیه مورد خدشه قرار می‌گیرد چراکه به‌راحتی می‌توان پاسخ داد که حکم شخص معصوم با سایر مکلفین متفاوت است.

اشکال سوم: در اینجا حکم امام از این آیه تخصیص می‌خورد و حکمی دیگر را خداوند برای معصوم قرار داده است. مثل آنکه نماز شب برای پیامبر گرامی اسلام واجب بوده و برای سایرین مستحب است.

رد اشکال: تخصیص حکم در هر مورد نیازمند دلیل است، حال آنکه دلیلی برای چنین ادعایی اقامه نشده است.

چهار: «روایت علی بن ابراهیم عن ابيه و محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان جميعاً عن ابن أبي عمير عن سعد بن هشام بن الحکم عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله: إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ وَبَعْضُكُمْ أَلْحَنُ بِحِجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَيُّمَا رَجُلٍ قَطَعْتُ لَهُ مِنْ

مَالِ أَخِيهِ شَيْئًا فَإِنَّمَا قَطَعْتُ لَهُ بِهِ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ». (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۴۱۴، بَابُ أَنَّ الْقَضَاءَ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ، حدیث اول)

«پیامبر خدا ﷺ فرمود: من با بیّنه (دلیل و شاهد) و قسم‌ها بین شما قضاوت می‌کنم، و برخی از شما در چرب‌زبانی و اقامه دلیل، تبخّر بیشتری از دیگران دارید، پس هرکس (از این طریق) قسمتی از مال برادرش را به چنگ آورد با این کار من قطعه‌ای از آتش را برای او جدا کرده‌ام.» □

همان‌طور که از مضمون روایت استفاده می‌شود، پیامبر گرامی اسلام فرمودند: که در دعاوی بین مردم به وسیله شهود و سوگند حکم می‌کنند، این در حالی است که شهود و بیّنه دلیل ظنی است و در بسیاری از مواقع حکمی که از طریق این دلیل ظنی به دست می‌آید، حکمی مخالف واقع است که خود این روایت نیز در آن فقره‌ای که می‌فرمایند: "فَإِيْمًا رَجُلٍ قَطَعْتُ لَهُ مِنْ مَالِ أَخِيهِ شَيْئًا فَإِنَّمَا قَطَعْتُ لَهُ بِهِ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ" مشعر به همین نکته است. از طرفی نیز معصومین علیهم‌السلام به واسطه علم غیبشان به جمیع افراد حق و باطل علم دارند؛ اما باین حال شارع پیامبر ﷺ را از تبعیت از علم خود نهی کرده و او را به تبعیت از دلیل ظنی که شهود و قسم باشد امر کرده است.

اشکال: این چنین نیست که معصوم علیهم‌السلام به هنگام قضاوت، بالفعل علم به حق و باطل داشته باشند، بلکه قادر به علم پیدا کردن است. کما اینکه روایت ذیل شاهد این سخن است: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا أَرَادَ الْإِمَامُ أَنْ يَعْلَمَ شَيْئًا أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ». (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۵۸)

رد اشکال: حتی این فرض هم باعث رد استدلال نمی‌شود، چراکه شارع امام را در فرضی که حصول علم ممکن بوده است منع کرده و او را مکلف به فعل ظنی الحصول کرده است که در فرض ذاتی بودن حجیت علم، این عمل از جانب شارع قبیح است.

اشکال: از قضاوت‌های معصومین علیهم‌السلام لازم نمی‌آید که حتماً مواردی هم مخالفت با واقع رخ داده باشد. بلکه بنا بر تحقیق تمام حکم‌های معصومین علیهم‌السلام ولو برحسب بینه و قسم، مطابق با واقع بوده است. (آشتیانی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۳۵)

رد اشکال: اثبات چنین ادعایی، بسیار دشوار بلکه محال است و بیانگر این اشکال تنها به ذکر عبارت "بل التحقيق" اکتفا کرده است.

پنج: «حَدَّثَ إِبْرَاهِيمُ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ مَأْمُونِ الرَّقِّيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ سَيِّدِي الصَّادِقِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ سَهْلُ بْنُ حَسَنِ الْخُرَّاسَانِيِّ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَسَ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَكُمْ الرَّأْفَةُ وَالرَّحْمَةُ وَأَنْتُمْ أَهْلُ بَيْتِ الْإِمَامَةِ مَا الَّذِي يَمْنَعُكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ حَقٌّ تَقْعُدُ عَنْهُ وَأَنْتَ تَجِدُ مِنْ شَيْعَتِكَ مِائَةَ أَلْفٍ يَضْرِبُونَ بَيْنَ يَدَيْكَ بِالسَّيْفِ فَقَالَ عليه السلام لَهُ أَجْلِسْ يَا خُرَّاسَانِيُّ رَعَى اللَّهُ حَقَّكَ ثُمَّ قَالَ عليه السلام يَا حَنْفِيَّةُ اسْجُرِي التَّنُورَ فَسَجَرْتُهُ حَتَّى صَارَ كَالْجَمْرَةِ وَابْيَضَ عُلُوهُ ثُمَّ قَالَ عليه السلام يَا خُرَّاسَانِيُّ قُمْ فَاجْلِسْ فِي التَّنُورِ فَقَالَ الْخُرَّاسَانِيُّ يَا سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا تُعَذِّبْنِي بِالنَّارِ أَقْلَنِي أَقَالَكَ اللَّهُ. قَالَ عليه السلام قَدْ أَقَلْتُكَ فَبَيْنَمَا نَحْنُ كَذَلِكَ. إِذْ أَقْبَلَ هَارُونُ الْمَكِّيُّ وَنَعْلُهُ فِي سَبَابَتِهِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ عليه السلام أَلْقِ النَّعْلَ مِنْ يَدِكَ وَاجْلِسْ فِي التَّنُورِ. قَالَ فَالْقَى النَّعْلَ مِنْ سَبَابَتِهِ ثُمَّ جَلَسَ فِي التَّنُورِ وَأَقْبَلَ الْإِمَامُ يُحَدِّثُ الْخُرَّاسَانِيَّ حَدِيثَ خُرَّاسَانَ حَتَّى كَانَتْهُ شَاهِدٌ لَهَا ثُمَّ قَالَ عليه السلام قُمْ يَا خُرَّاسَانِيُّ وَانْظُرْ مَا فِي التَّنُورِ قَالَ فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَرَأَيْتُهُ مُتَرَبِّعاً فَخَرَجَ إِلَيْنَا وَسَلَّمْ عَلَيْنَا فَقَالَ لَهُ الْإِمَامُ عليه السلام كَمْ تَجِدُ بِخُرَّاسَانَ مِثْلَ هَذَا فَقُلْتُ وَاللَّهِ وَلاَ وَاحِداً فَقَالَ عليه السلام لاَ وَاللَّهِ وَلاَ وَاحِداً أَمَا إِنَّا لَا نَخْرُجُ فِي زَمَانٍ لَا تَجِدُ فِيهِ خَمْسَةَ مُعَاصِدِينَ لَنَا، نَحْنُ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ.» (مازندرانی، ۱۴۲۱، ج ۴، ص ۲۳۷)

ترجمه: «مأمون رقی نقل می‌کند: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شد، سلام کرد و نشست. سپس گفت: ای فرزند رسول خدا! چقدر شما رئوف و مهربان هستید. شما امام هستید، چرا دفاع از حق خود نمی‌کنید با این‌که بیش از صد هزار شیعه آماده نبرد دارید.»

امام علیه السلام فرمود: «خراسانی بنشین، خوش آمدی». سپس به خدمتکار خود حنیفه فرمود: «تنور را روشن کن». وی تنور را روشن کرد و امام علیه السلام روبه مرد خراسانی کرده، فرمود: «داخل

تنور شو!» خراسانی با التماس گفت: ای فرزند رسول خدا! مرا با آتش مسوزان. از جرم من درگذر، خدا از تو بگذرد. امام علیه السلام فرمود: «تو را بخشیدم». در این هنگام هارون مکی وارد شد درحالی که کفش خود را با دست گرفته بود، گفت: «السلام علیک یا ابن رسول الله». امام علیه السلام فرمود: «کفش‌هایت را ببنداز، برو داخل تنور بنشین!». هارون مکی، کفش‌هایش را انداخت و در داخل تنور نشست. در این هنگام امام علیه السلام با مرد خراسانی به سخن‌گفتن پرداخت و مانند کسی که در خراسان بوده از جریان‌های آن منطقه خبر داد. سپس فرمود: «خراسانی برو بین در تنور چه خبر است». خراسانی می‌گوید: به‌جانب تنور رفتم، دیدم هارون مکی چهارزانو در تنور نشسته است. بعد از تنور خارج شد و به ما سلام کرد. امام علیه السلام فرمود: «مانند وی در خراسان چند نفر یافت می‌شود؟» خراسانی گفت: به خدا قسم یک نفر هم نیست. امام علیه السلام فرمود: «به خدا یک نفر هم پیدا نمی‌شود، ما زمانی که پنج نفر یاور مانند این (هارون مکی) نداشته باشیم قیام نخواهیم کرد، ما آگاه‌تر به زمان مناسب هستیم».

با اندیشه در روایت بالا می‌توان دریافت با توجه به اینکه مأمون رقی قطع به این داشت که با رفتن در تنور سوزانده می‌شود، از امام تقاضا کرد که امر خود را از او بردارد و از امام، طلب بخشش کرد، پس در اینجا امام، امر به حکمی کردند که خلاف قطع مأمون رقی بود و اگر چنین امری دارای قبح بود، چنین امری نباید از جانب امام صادر می‌شد.

شش: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِذَا كُتِرَ عَلَيْكَ السَّهْوُ فَأَمُضِ عَلَى صَلَاتِكَ فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَدْعَكَ إِنَّمَا هُوَ مِنَ الشَّيْطَانِ». (عاملی، ۱۴۱۶، ج ۸، ص ۲۷۷)

ترجمه: «وقتی سهو بر تو زیاد شد، نمازت را ادامه بده که با این کار نزدیک است که سهو تو را رها کند که همانا سهو از شیطان است.»

با توجه به روایت، می‌توان دریافت که شارع تصرّف در قطع کرده است. با این تفسیر که مکلف قطع دارد به حکم بطلان نماز در فرض شک بین رکعت اول و دوم نمازش و از طرفی نیز قطع به بطلان نماز به سبب شک خود دارد، اما باین‌وصف همچنان شارع به او گفته است که از قطع خود پیروی نکن. (هدایی و حمیدی، ۱۴۰۰، صص ۱۴۸-۱۵۱)

اشکال: حکم کثیرالشک از قبیل حکم اولی و ثانوی است و در اینجا تناقضی بین دو حکم نیست که لازم باشد گفته شود، شارع تصرف در قطع قاطع کرده است. (شاکری و قدمی، ۱۴۰۰، ص ۶۲) مضافاً بر اینکه بحث شک مجزاً از قطع است.

هفت: «عَلِي بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ قَطَعَ إصْبَعاً مِنْ أَصَابِعِ الْمَرْأَةِ كَمْ فِيهَا؟ قَالَ: عَشْرٌ مِنَ الْإِبِلِ. قُلْتُ: قَطَعَ اثْنَيْنِ؟ قَالَ: عَشْرُونَ قُلْتُ: قَطَعَ ثَلَاثاً؟ قَالَ: ثَلَاثُونَ. قُلْتُ: قَطَعَ أَرْبَعاً؟ قَالَ: عَشْرُونَ قُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ يَقْطَعُ ثَلَاثاً فَيَكُونُ عَلَيْهِ ثَلَاثُونَ وَيَقْطَعُ أَرْبَعاً فَيَكُونُ عَلَيْهِ عَشْرُونَ! إِنَّ هَذَا كَانَ يَبْلُغُنَا وَ نَحْنُ بِالْعِرَاقِ فَنَبْرَأُ مِمَّنْ قَالَهُ وَ نَقُولُ الَّذِي جَاءَ بِهِ شَيْطَانٌ. فَقَالَ مَهْلًا يَا أَبَانُ! هَكَذَا حَكَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ الْمَرْأَةَ تُقَابِلُ الرَّجُلَ إِلَى ثُلْثِ الدِّيَةِ فَإِذَا بَلَغَتِ الثُّلْثَ رَجَعَتْ إِلَى النِّصْفِ. يَا أَبَانُ إِنَّكَ أَخَذْتَنِي بِالْقِيَاسِ وَ السُّنَّةِ إِذَا قِيسَتْ مُحِقُّ الدِّينِ».

ترجمه: ابان بن تغلب می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: "حکم مردی که یک انگشت زنی را قطع کند چیست؟" امام فرمودند: "باید ده شتر دیه بپردازد." عرض کردم اگر دو انگشت را قطع کند حکمش چیست؟ فرمودند: "باید بیست شتر دیه پرداخت کند." و سپس حکم سه انگشت را پرسیدم و امام پاسخ دادند: "باید سی شتر دیه پرداخت کند." سپس پرسیدم: "اگر چهار انگشت را قطع کرده باشد چقدر باید دیه بدهد؟" امام پاسخ دادند: "بیست شتر!" عرض کردم: "سبحان الله اگر سه انگشت قطع کرده باشد، باید سی شتر بدهد و اگر چهار انگشت قطع کرده باشد، فقط بیست شتر بدهد؟!" ما این حرف را در عراق شنیده بودیم و از گوینده آن براءت می‌جستیم و می‌گفتیم آورنده این حکم شیطان است." امام صادق علیه السلام در جواب فرمودند: "ای ابان ساکت باش! این حکم رسول خداست که مرد با زن تا ثلث دیه، مساوی‌اند؛ اما وقتی به ثلث رسید، به نصف باز می‌گردد. ابان، تو قیاس کردی و اگر سنت با قیاس ثابت شود، دین از بین می‌رود." (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۳۰۰)

آنچه از روایت برداشت می‌شود، آن است که ابان از راه قیاس برایش قطع حاصل شده بود، با این حال امام علیه السلام او را از تبعیت از قطع حاصل از قیاس خویش نهی و مؤاخذه کردند.

اشکال: همان‌طور که در علم منطق بیان می‌شود، نتیجه حاصل از قیاس یا همان تمثیل هیچگاه یقینی نخواهد بود و اصلاً از این راه قطعی به دست نمی‌آید چه رسد به آنکه شارع بخواهد از آن قطع نهی کند.

مهم: با تأمل در تمام ادله‌ای که در عدم حجیت ذاتی قطع بیان شد، می‌توان دریافت که تمامی این ادله در مقام اثبات امکان سلب حجیت است نه امکان جعل آن. پس ادله از مدعی اخص است و نهایت چیزی که می‌توان با این ادله به آن دست یافت، قول به تفصیل بین جعل و سلب حجیت است نه بیشتر. البته اگر ادله ردی بر استحاله جعل حجیت را بپذیریم، در این صورت می‌توان عدم حجیت ذاتی را در فرض جعل حجیت نیز پذیرفت.

۴. قول به تفصیل

در میان دو نظریه مزبور پیشین برخی قائل به تفصیل شده‌اند. یعنی در برخی موارد حجیت را ذاتی قطع می‌دانند و در برخی موارد، خارج از ذات. پس از تتبع در کلمات اعلام علم اصول، می‌توان سه نظریه یافت:

۴-۱. تفصیل بین منجزیت و معذرت

منجزیت، ذاتی قطع است اما معذرت خیر. (صدر، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۴۴) طریقه استدلال: هنگامی که قَطّاع، قطع پیدا کند به عدم تکلیف بودن چیزی و به همان قطعش عمل کند، در فرض آنکه آن تکلیف در واقع ثابت باشد، در این صورت قَطّاع معذور نیست به این خاطر که این قطع از دو حالت خارج نیست که در هر دو فرض، مکلف معذور نیست:

الف) شارع از عمل به قطعی که حاصل شده است نهی نکرده است، بلکه از مقدماتی که به وسیله آن مقدمات، برای قَطّاع قطع حاصل شده است نهی کرده است و همین امر موجب نهی از عمل به خود قطع شده است و چون قَطّاع از نهی شارع سرپیچی کرده است، اگر قطعش به واقع اصابت نکند معذور نیست.

ب) قَطّاع در ابتدای امر به طور اجمالی التفات دارد که در مواردی قطع او از طرق غیرمتعارف حاصل می‌شود، پس به صورت اجمالی علم دارد که برخی از قطع‌هایش مخالف واقع است و همین علم اجمالی در حق او منجز است پس مخالفت با این علم اجمالی معذرت قطع او را ساقط می‌کند.

اشکال اول: در صورت پذیرفتن دلیل، این سخن تنها در قطع قطاع قابل بیان است نه قطعی که از طرق متعارف حاصل شده است، در نتیجه دلیل اخص از مدعا است.

اشکال دوم: اختلاف اصلی در میان اصولیان بر سر نوع وجوب تبعیت از قطع است، اما باز با این حال در اینکه مراد از حجیت در بحث قطع چیست نیز اختلافی اساسی میان اصولیان مطرح است. این دلیل را تنها زمانی می‌توان پذیرفت که مراد از حجیت را منجزیت و معدریت بدانیم، در غیر این فرض پذیرفتن این ادعا معقول نیست.

اشکال سوم: نهی از مقدمه چیزی، تلازمی با نهی از خود آن ندارد. مگر آنکه مقدمه آن شیء علت تامه برای خود شیء باشد.

اشکال چهارم: این که قطاع التفات دارد به اینکه قطع‌هایش از طرق غیرمتعارف حاصل می‌شود، موجب نمی‌شود که علم اجمالی پیدا کند به اینکه برخی از قطع‌هایش به واقع اصابت نمی‌کند.

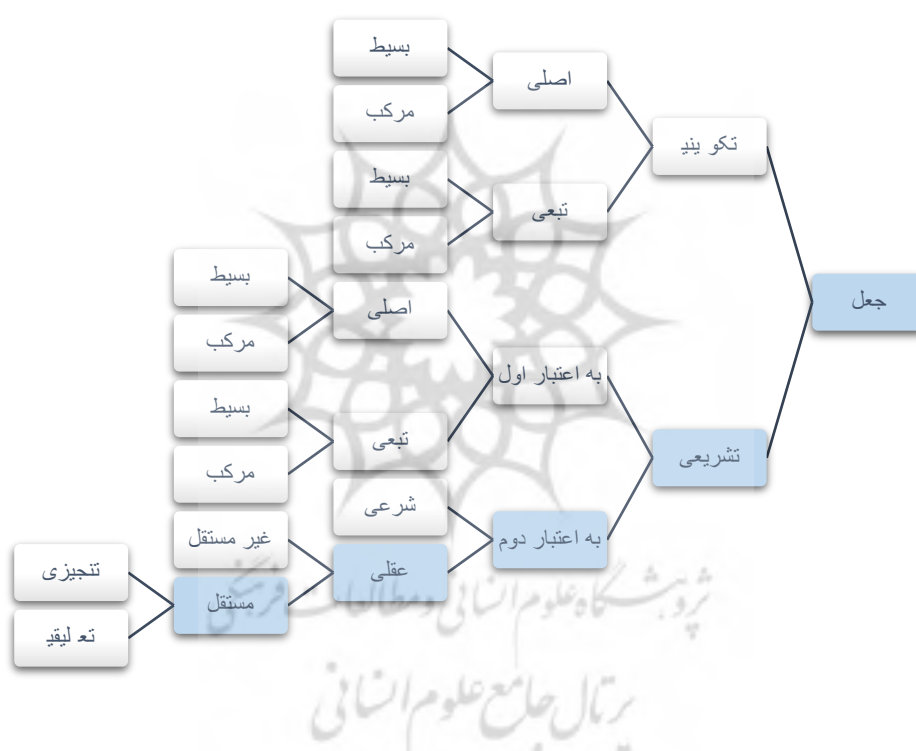
۲-۴. تفصیل بین مقام ثبوت و اثبات

در مقام ثبوت منعی نیست که شارع جعل یا سلب حجیت از قطع کند اما در مقام اثبات به دلیل لغویت نمی‌تواند حجیت قطع را جعل یا سلب کند. (صدر، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۴۴)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۳-۴. تفصیل بین مقام جعل حجّیت و سلب حجّیت

جعل حجّیت از جانب شارع برای قطع امکان‌پذیر نمی‌باشد اما منع و حذری از سلب حجّیت از آن نمی‌باشد و شارع می‌تواند حجّیت قطع را سلب کند. (یزدی نجفی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۲۴) مرحوم سید یزدی برای اثبات این نظریّه به استدلال پیش‌رو تمسّک کرده است. وی قبل از بیان طریقه استدلال خود به ذکر مقدمه‌ای پرداخته و سپس با نظر به این مقدمه، نحوه استدلال خود را بیان کرده است. جهت تسهیل در فراگیری این مقدمه آن را به‌صورت نموداری می‌توان تقریر کرد:



وی در ادامه همان‌طور که در نمودار علامت‌گذاری شده است در مقدمه بیان می‌دارند که حکم عقلی مستقل، یا تجزیزی است و یا تعلیقی. در فرض تجزیزی بودن حکم عقل در هر تقدیر و در هر حالت ممکنه که در خارج می‌تواند محقق شود، حکم عقل جاری می‌شود و

حتی شارع هم نمی‌تواند در آن تصرف کند. به‌عنوان نمونه اگر عقل حکم به قبح ظلم می‌کند، ظلم مطلقاً در همه حالات قبیح خواهد بود و شارع هم نمی‌تواند ترخیص به ظلم کردن بدهد. اما در حکم عقلی تعلیقی، عقل حکم به تقدیری خاص می‌کند مادامی که مانعی نباشد، یعنی حکم عقل، معلق به نبود مانع خواهد بود. مثل آنکه عقل حکم به وجوب چیزی کند تا زمانی که ردعی از جانب شارع وارد نشود. مانند حکم عقل به وجوب احتیاط با این تفسیر که عقل حکم می‌کند که در شبهه موضوعیه باید احتیاط کرد البته تا زمانی که ترخیصی از جانب شارع وارد نشود و اگر مکلف به جهت ترخیص شارع احتیاط نکرد، مخالفتی با حکم عقل نکرده است و اگر این احتیاط او منجر به مخالفت با واقع شود، این به معنای جعل حکم ثانوی و تناقض در احکام نیست بلکه به معنای عدم عقاب و مؤاخذه است. (جعفری و احمدی‌مقدم، ۱۳۹۹، ص ۶۵)

در مسئله فعلی هم عقل حکم می‌کند به وجوب متابعت از قطع مادامی که منعی از جانب شارع وارد نشود و عقل حکم به بیشتر از این نمی‌کند. پس اگر دلیلی ظنی و یا اماره‌ای معتبر وارد شد که منع از تبعیت از قطع کرد، این دلیل بر قطع وارد است.

تاکنون دو نتیجه کلی از نقد ادله پیشین به دست آمد؛ اول: ناتمام بودن ادله ذاتی بودن حجیت قطع. دوم: آنکه ادله نفی‌کنندگان حجیت ذاتی قطع تماماً در مواردی بوده است که شارع سلب حجیت کرده، و نویسندگان با تتبع و تفحص بسیار نتوانسته است دلیلی مستقل که برای امکان عقلی جعل حجیت قطع از حیث ثبوتی پیدا کند، در نتیجه نمی‌توان مطلقاً حکم به عدم حجیت ذاتی قطع کرد. از همین رو مرحوم سید محمدکاظم نجفی قائل به تفصیل در مسئله شده است.

این بیان، صحیح‌ترین نظریه در باب وجوب تبعیت از قطع است، چراکه در این فرض اشکالاتی که به حجیت ذاتی وارد شد، در اینجا قابل‌بیان نخواهد بود و این نظریه نیز با ادله عدم حجیت ذاتی قطع نیز سازگاری کامل دارد.

۵. جلوه‌های عملی مخالفت فقها با قطع طریقی

مشهور اصولیان قائل به وجوب عقلی تبعیت از قطع هستند؛ اما با این وجود، در کلمات فقها می‌توان مواردی را یافت که در آن مخالفت قطعی صورت گرفته و حکمی غیر از متعلق قطع مکلف صادر شده است. در ادامه به برخی از این موارد اشاره می‌شود.

۵-۱. قطع قَطَاع

یکی از مباحثی که در علم اصول از آن بحث می‌شود، حجیت قطع قَطَاع است. قَطَاع به شخصی گفته می‌شود که از اسباب و طرقی که غالباً برای انسان‌های متعارف، قطع نمی‌آورد، به قطع می‌رسد - سریع القطع و زودباور - و این حالت، ناشی از اختلالی است که در عقل به وجود می‌آید و سبب بیماری زودباوری می‌گردد. حال اگر قائل به عدم انفکاک حجیت از قطع باشیم، باید حجیت قطع قَطَاع را بپذیریم، اما مشهور آن را حجت ندانسته و حکم به عدم جواز عمل به آن کرده‌اند. البته برخی همچون شیخ انصاری و محسین کتب وی، درصدد توجیه این حکم برآمده، و توجیهاتی را ذکر کرده‌اند. مانند آنچه که صاحب بحرال فوائد ذکر کرده است: در اینجا از باب ارتکاب اقل القبحین تصرف در واقع صورت می‌گیرد. (آشتیانی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۳۶)

۵-۲. علم قاضی از شیوه‌های غیر متعارف

اگر برای قاضی قطع شخصی نسبت به حق و باطل طرفین دعوا ایجاد شود به نحوی که نتواند آن را از راه بی‌نه ثابت کند، جایز نیست به آنچه که علم دارد حکم کند چه در موارد حق‌الله و چه حق‌الناس. (طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۱۵، ص ۳۱)

در پاسخ به این مسئله، فقها قطع قاضی را از جمله موارد قطع موضوعی تصور کرده‌اند. (آشتیانی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۳۶) این به این معنا است که علم قاضی تنها در صورتی که از طرق متعارف حاصل شود، حجت است نه مطلقاً.

۵-۳. قطع حاصل از علم اجمالی

در فرض شبهه محصوره، قطعی کلی حاصل خواهد شد که ارتکاب همه افراد شبهه محصوره جایز نخواهد بود. مثل آنکه دو تکه گوشتی که علم داریم که یکی از آنها حلال و دیگری حرام است اما دقیقاً نمی‌دانیم که کدام یک حرام و کدام یک حلال است. در این فرض اگر اقدام به

خوردن هر دو گوشت کنیم، قطع داریم مرتکب فعل حرام شدیم. به این قطع در اصطلاح فقهی «قطع متولد از علم اجمالی» اطلاق می‌شود. جدای این بحث در بسیاری از فتاوی فقها دیده می‌شود که حکمی به خلاف این نوع قطع داده شده است که منجر به مخالفت قطعی شده است. شیخ انصاری در بخش علم اجمالی کتاب فرائد الاصول به ذکر مواردی می‌پردازد که از علم اجمالی یک قطع کلی حاصل می‌شود اما باز باین حال فقها به گونه‌ای فتوا داده‌اند که مخالفت قطعی از آن برداشت می‌شود. (ر. ک: انصاری، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۷۹) در ادامه به ذکر این موارد و مواردی دیگر پرداخته می‌شود:

- اگر فقها در دو قول اختلاف نظر داشته باشند یا دو دلیل متعادل، با یکدیگر تعارض کنند، یک نظر آن است که در این جا دو دلیل یکدیگر را طرح و تساقط می‌کنند و به اصل عملی رجوع می‌شود ولو آنکه مخالف هر دو دلیل باشد.

در فرضی که اصل عملی، مخالف هر دو دلیل باشد، مخالفت قطعی صورت می‌گیرد؛ چراکه علم اجمالی داریم که یکی از دو دلیل صحیح است و با طرح هر دو دلیل، قطعاً به دلیل صحیح عمل نشده است.

- برخی در فرض شبهه محصوره، حکم کرده‌اند به جواز ارتکاب هر دو شیء حلال و حرام که با هم مشتبّه شده‌اند. مثل آنکه دو گوسفندی که معلوم نیست کدام مذگی و کدام میته است، ثمن یک معامله قرار گیرد. در اینجا قطعاً بخشی از معامله که در مقابل گوسفند میته قرار گرفته است باطل است، حال آنکه برخی حکم به حلیّت کرده‌اند. (ایروانی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۱۵۶)

- در عنوان فقهی «واجدی المنی بثوب مشترک»، بعضی گفته‌اند که یکی می‌تواند به دیگری اقتدا کند با اینکه مأموم قطع دارد که یا خودش جنابت دارد یا امام جماعت.

- در فرضی که دو نفر بر عینی هم‌زمان ید داشته باشند و هر دو ادعای مالکیت آن را کنند، در صورت تساوی شهود و بیّنه، حاکم حکم به تنصیف می‌کند. با تأمل در این فرض می‌توان دریافت هیچ یک از طرفین دعوا مالکیت دیگری را قبول ندارد و تنها یکی از

طرفین دعوا مالک عین است، پس با حکم مذکور ما قطع داریم که یکی از طرفین دعوا مالک بخشی شده است که قطعاً مالکش نیست.

• اگر کسی دو درهم و شخص دیگری یک درهم نزد شخص ثالثی به ودیعه گذاشته باشند و سپس یکی از این سه سکه تلف گردد، به کسی که دو سکه داشته یک سکه و نیم و به کسی که یک سکه به امانت گذاشته است، نیم سکه تعلق می‌گیرد. در فرض مذکور باید توجه داشت که سکه تلف شده یا برای شخص اول بوده است یا شخص دوم اما حکم به تصنیف ضرر ناشی از سکه تلف شده، موجب مخالفت قطعی می‌شود.

• اگر کسی اقرار کند به عینی که در ید اوست مالکش کس دیگری است و سپس همان عین را اقرار می‌کند که برای کس دیگری است، در اینجا فقها حکم کرده‌اند که باید آن عین را تسلیم مقرّ له اول کند و سپس ثمن المثل عین را تسلیم مقرّ له دوم کند. در اینجا قطعاً یکی از دو مقرّ له مالک چیزی شده‌اند که قطعاً مالکش نیستند.

• در صورتی که بائع و مشتری در مقدار ثمن یا مثنی نزع کنند و هر دو برای قول خود قسم بخورند در اینجا حکم به انفساخ عقد می‌شود حال آنکه قطعاً حق با یکی از طرفین دعوا است پس با این حکم، قطع داریم مال کسی را بدون رضایتش از ملکش خارج کردیم.

• اگر مردی ادعای زوجیت با زنی را کند و زن هم آن را انکار کند، در این صورت هرآنچه که مرد از مهریه و دیگر حقوق زوجه به آن اقرار نموده است بر گردن او ثابت می‌شود و اگر بیّنه نداشته باشد و قسم هم نخورد هیچ حقی به نفع مرد، مانند تمکین، بر گردن زن نخواهد بود. در این جا علم اجمالی داریم که یا عقدی در واقع بوده است یا نبوده است و این دو با یکدیگر قابل جمع نیستند. اگر عقدی در خارج واقع شده است که حقوق مرد برای زن لازم الاجراء است (ر.ک: امینی و هاشمی، ۱۴۰۲، ص ۷۰) و اگر در خارج عقدی واقع نشده است هیچ حقی به نفع زن بر گردن مرد نخواهد بود. حال آنکه در اینجا به نحوی حکم شده است که چه در فرض اول و چه در فرض دوم، مخالفت قطعی با واقع صورت گرفته است.

- در زکات فطریه عید فطر، اگر توقف مهمان در نزد میزبان به قدری باشد که بنا بر نظر مرجعش، زکات او برعهده میزبان است، و بنا بر نظر مرجع میزبان بر گردن خود مهمان است، در این صورت پرداخت زکات فطریه بر هیچ‌یک واجب نمی‌باشد. حال آنکه در واقع زکات فطریه مهمان، چه گردن میزبان باشد چه خود مهمان، واجب الوصول است و حکم مذکور مستلزم مخالفت قطعیه است.

نتیجه‌گیری

نخست آنکه ادله حجیت ذاتی قطع، به رغم شهرت در میان اصولیان، با چالش‌های جدی نظری روبروست. استدلال‌هایی مانند استحاله تحصیل حاصل یا امتناع تناقض، هنگامی که با معیارهای دقیق فلسفی و اصولی سنجیده می‌شوند، از اتقان لازم برخوردار نیستند. این نقیصه به ویژه در مواجهه با شواهد نقلی که امکان سلب حجیت را نشان می‌دهند، آشکارتر می‌شود.

در مقابل، شواهد فقهی و روایی متعددی وجود دارد که مؤید اختیار شارع در تنقید دامنه حجیت قطع است. مواردی مانند روایت هشام بن حکم یا نمونه‌های عملی مخالفت قطعیه در فتاوا، گواهی روشن بر این مدعاست.

نوآوری اصلی این پژوهش در ارائه تحلیلی نوین از نسبت میان حکم عقل و اختیارات شارع است. یافته‌ها نشان می‌دهد که حکم عقل به تبعیت از قطع، ماهیتی تعلیقی دارد؛ یعنی وجوب اتباع از قطع مشروط به عدم وجود مانع شرعی است. این تحلیل نه تنها از اشکالات نظریه حجیت ذاتی می‌گریزد، بلکه با سیره عقلا و رویه عملی فقها نیز سازگاری کامل دارد. ثمره عملی این تحقیق در سه حوزه قابل توجه است:

۱. در حوزه نظری، ماهیت نوع وجوب تبعیت از قطع را برای ما آشکار می‌سازد.
۲. در حوزه فلسفه فقه، حدود دخالت شرع در احکام عقلی در استنباط را روشن می‌سازد.
۳. در حوزه فقه تطبیقی، راهکاری برای بررسی موارد مخالفت قطعیه فراهم می‌آورد.

این پژوهش با پرهیز از دوگانه‌انگاری محض (حجیت ذاتی یا شرعی محض)، راه میانه‌ای را پیشنهاد می‌کند که هم جایگاه حکم عقل را پاس می‌دارد و هم جایگاه تشریع را به رسمیت می‌شناسد.



منابع

* قرآن کریم

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۷ ق). فوائد الاصول. چاپ اول، نجف: وزارة الثقافة و الإرشاد اسلامی، مؤسسة الطبع و النشر.
۲. آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۱۹ ق). کفایة الاصول. چاپ اول، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۳. آشتیانی، میرزا محمدحسین (۱۴۲۶ ق). بحرالفوائد فی شرح الفرائد. چاپ اول، قم: دارالهدی.
۴. اسماعیلی، محمدعلی؛ احمدی، سید محمد مهدی (۱۴۰۰ ش). «پژوهشی در حجیت ذاتی قطع در علم اصول». پژوهش‌نامه فقه، شماره ۸۳.
۵. اشتیاردی، حسین (۱۴۱۸ ق). تنقیح الاصول. چاپ اول، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۶. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۲۹ ق). نهاية الدراية فی شرح الکفایة. چاپ دوم، بیروت: مؤسسه آل‌البیت.
۷. امینی، احمد و هاشمی، سید محمد مهدی (۱۴۰۲). مبانی حجیت قطع از دیدگاه مشهور اصولیون. محقق اصفهانی و شهید صدر، نشریه پژوهش‌های مطالعات اسلامی معاصر، دوره ۱، شماره ۳، صص ۵۶-۷۳.
۸. انصاری، مرتضی (۱۴۰۴ ق). مطرح الانظار. چاپ قدیم، قم: مؤسسه آل‌البیت.
۹. انصاری، مرتضی (۱۴۱۹ ق). فوائد الاصول. چاپ اول، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۱۰. ایروانی، علی (۱۴۲۲ ق). الاصول فی علم الاصول. ج ۲، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۱۱. جعفری، حسین و احمدی مقدم، فاطمه (۱۳۹۹). واکاوی آرای اصولیان معاصر در مورد حجیت و عدم حجیت قطع قطع. مطالعات تطبیقی فقه و اصول مذاهب، سال سوم، شماره ۲.
۱۲. خمینی، سید روح‌الله (۱۴۴۲ ق). انوارالهدایة فی التعلیقة علی الکفایة. چاپ اول، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۳. خمینی، سید روح‌الله (۱۴۲۰ ق). معتمد الاصول. چاپ اول، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۴. خویی، ابوالقاسم (۱۳۶۹ ش). اجود التقریرات، چاپ اول، قم: مطبوعات دینی.
۱۵. شاکری، بلال؛ قدمی، سید محمدباقر؛ میهن‌دوست، رضا (۱۴۰۰ ش). «نگاهی انتقادی به حجیت ذاتی قطع». پژوهش‌های اصولی، تابستان ۱۴۰۰، شماره ۲۷.

۱۶. شهیدی پور، محمدتقی، أبحاث أصولية - مباحث الحجج. نسخه الکترونیکی
[/ir.https://shahidipoor](https://shahidipoor.ir)
۱۷. صدر، سید محمدباقر (۱۴۱۹ق). دروس فی علم الاصول. چاپ اول، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۱۸. طباطبائی، علی بن محمد بن علی (۱۴۱۸ش). ریاض المسائل، چاپ اول. قم: مؤسسه آل‌البت.
۱۹. عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ق). تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة. چاپ اول، قم: مؤسسه آل‌البت.
۲۰. عراقی، آقا ضیاء‌الدین (۱۴۱۷ق). نهاية الافکار. چاپ سوم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۱. عراقی، ضیاء‌الدین و حکیم، سید محسن (۱۴۱۴ق). مقالات الاصول. چاپ اول، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۲۲. کاشف الغطاء، شیخ جعفر (۱۴۲۲ق). کشف الغطاء عن مبهات الشریعة الغراء. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی. قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث.
۲۴. مازندرانی، شهر آشوب (۱۴۲۱ق). مناقب آل ابی طالب. قم: المكتبة الحیدریة.
۲۵. نائینی، محمدحسین (۱۴۰۶ق). فوائد الاصول. ج ۱ و ۳، مقرر: محمدعلی کاظمی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۶. هاشمی شاهرودی، محمد (۱۴۱۷ق). بحوث فی علم الاصول، (تقریرات درس آیت‌الله شهید صدر). چاپ اول، قم: مؤسسه دائرة معارف الفقه الاسلامی.
۲۷. هدایی، علیرضا و حمیدی، محمدرضا (۱۴۰۰ش). «بررسی امکان و وقوع منع متابعت از قطع بارویکرد به آرای امام خمینی». پژوهش‌نامه متین، شماره ۶۶.
۲۸. یزدی نجفی، محمدابراهیم (۱۴۲۶ق). حاشیه فرائد الاصول. چاپ اول، قم: دارالهدی.